

آزادي در سایه عبوديت

باید عوامل غفلت را شناخت و زنجیر اسارت نفس را از پای خویشستن گشود. با همتی والا و در اولین گام از هیاهوی زندگی، از دل مشغولیهای روزگار، از موانع اندیشه انسان، دور شد...



غفلت آفتی است که اگر به جان درخت تنومند روح، بیفتد در اندک زمانی، او را خشک و نابود می سازد. در آن صورت، اثری از این موجود برتر نخواهی یافت و تبدیل می شود به: "أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ؛ همانند چهارپایان بلکه پست تر هستند و آنان غافلان اند." (اعراف: 179)

چشم و گوش و عقل آدمی، همه وسیله رسیدن به حقیقتی است که بشر از برای آن آفریده شده، (اسراء: 36) پس باید آنها را به کار بست و در جهت عقربه قطب نمایی هستی، به قلب هستی رفت و سرانجام قطره را به دریا رساند. مولانا: در غیب پر، این سو می، ای طایر چالاک من هم سویی پنهان خانه رو، ای فکر و ادراک من ای دل سویی دلداری شو، ای یار، سویی یار شو ای پاسبان، بیدارشو، خفته نشاید، پاسبان چاره کار

باید عوامل غفلت را شناخت و زنجیر اسارت نفس را از پای خویشستن گشود. با همتی والا و در اولین گام از هیاهوی زندگی، از دل مشغولیهای روزگار، از موانع اندیشه انسان، دور شد و به دنبال سکون و آرامش رفت و این کشتی توفان زده دل را به ساحلی امن رسانید و گرنه: شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها حرکتی باید؛ به مکانی باید رفت که حرف از دنیا و از تلخی و شیرینی آن نباشد. به جایی باید رفت که مانعی از دیدار نباشد. آنان که حجاب غفلت و خود فراموشی را بر روی چشم دل می افکنند توان تماشای خورشید حقیقت را در آسمان هستی ندارند؛ و عَلَي آصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ؛ بر چشمانشان پرده ای است (بقره: 7) که توان دیدار ندارند، شب پره را با نور حقیقت چه کار! تفکر، پاسخ به عطش درون

باید از فرصتها استفاده کرد و کبوتر عقل را به پرواز در آورد تا در آسمان اندیشه، به حقیقت هستی اشراف یابد و ببیند آنچه را که از پایین توان تماشای آن نیست. به راستی آب زندگانی از کجا سرچشمه می گیرد و این رود حیات در کدامین نقطه به دریای هستی می پیوندد؟ بلندترین قله آفرینش کجاست و پست ترین گودال هستی در کدامین سو واقع شده است؟ راههای رسیدن به آن قله سرفراز از کدامین مسیر می گذرد؟ از چه راهی باید دوری گزید تا به دره هولناک ضلالت و گمراهی نیفتاد؟ "أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ (اعراف: 185) آیا در حقیقت آسمانها و زمین اندیشه نمی کنید." تفکر و تدبیر، انسان را به سویی دوست رهنمون می سازد. آیات و روایات، تأکید زیادی بر مسأله تفکر دارد. از آن همه، تعدادی را برای نمونه ذکر می کنیم:

"أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْفِكْرُ ؛ بهترین عبادات تفکر است."

"مَنْ تَفَكَّرَ ابْصَرَ؛ هر که اندیشید بینا شد."

"الْفِكْرُ مِرَاةٌ صَافِيَةٌ؛ تفکر آینه ای صاف است."

"الْفِكْرَةُ ثَوْرَةٌ نَوْرًا وَ الْغَفْلَةُ ظُلْمَةٌ؛ تفکر نور را در پی دارد و غفلت تاریکی را.

"التَّفَكُّرُ حَيَاةٌ قَلْبِ الْبَصِيرِ؛ فکر و اندیشه حیات قلب انسان بصیر است."

"فِكْرَةٌ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَنَةٍ ؛ تفکر در یک لحظه بهتر از سالی عبادت است."

آری خلوت، گذرنامه ای برای دخول به شهر تفکر است، شهری که همه محله های آن زیباست. تا نیندیشی توان دست یابی به حقیقت هستی را نخواهی داشت.

خضوع در سایه تفکر

با تفکر و اندیشه در می یابیم که این دنیا، این چرخ نیلوفری با دست توانمندی به حرکت در می آید و این نظم، این ناموس خلقت، بی ناظم تصور ندارد و این بودن و نبودن، در پی هدفی چهره می آراید و می یابیم که در این عالم، کسی دیگر نیز هست با تفاوتی بی نهایت نسبت به ما، کسی که همه چیز از اوست، همه زیباییها جلوه ای از زیبایی اوست و ما هیچ و هیچیم . که "يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَيَّ اللَّهُ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ؛ ای مردم، شما نیازمند درگاه خداوند هستید و او موجودی بی نیاز و حمید است. (فاطر: 15)"

و وجدان بیدار آدمی او را به سجده و کرنش، در پیشگاه این بی انتهای هستی وا می دارد؛ "وَ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعًا؛ و به زمین افتاده و حال گریه و خشیت آنان افزوده می شود. (حشر: 19)"

هنگامي که انسان کمال مطلق را شناخت و به گواراترين چشمه هستي دست يافت و جرعه اي از آن لذت بي انتها نوشيد، در زلال آن چشمه هميشه جوشان، خود را تماشا کرد که: "وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ؛ مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند خدا هم خودشان را از یادشان برد. (اسراء : 109)" (خدا فراموشي، خود فراموشي را به دنبال دارد). اما کسي که خود را شناخت خدای خود را نیز در می یابد: "مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ." در آن صورت هر چه دارد به پای او می ریزد و با بندگی و عبادت تن و جان خود را آراسته می سازد: آلم يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ؛ آيا لحظه آن فرا نرسیده که آنان که ایمان آورده اند قلوب خود را برای ذکر خدا خاشع گردانند. (حدید : 16)"

پس در سایه سار ذکر و عبادت که هدف نهايي خلقت است "وَمَا خَلَقْتَ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (قمر : 55) و در سایه دست يابي به گمشده حقيقي، آدمي در کوران زندگي به آرامش دست می یابد: "أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ که ذکر خدا آرامش دهنده دلهاست." آري در سایه عبادت او، چه جاي ترس از درماندگي و بي پناهي در دنيا که "فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ؛ پس عبادت کنند خدای این خانه را، همان که در گرسنگي غذايشان داد و از بیم (دشمن) آسوده خاطرشان کرد. (قریش: 4)"

شب فرقت یار آخر شد

چون خدای خود را شناختیم و دانستیم که انس با او، آرام جان است و راز و نیاز با او سبب قرب؛ و دانستیم که عبادت پل ارتباط بین خالق و مخلوق است، پس دیگر چه دوري و چه جاي شکایت، دیگر چون ني نوای جدایی سر نمی دهد: بشنو از ني چون حکایت می کند از جداییها شکایت می کند

دیگر فراق نیست، هر چه هست وصل است و رسیدن به دوست، پس می سراییم: روز هجران و شب فراق یار آخر شد زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد

و به انتظار می نشینیم تا نوای یار نیز گوش جانمان را بنوازد که "يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً قَدْ خَلَّيْ فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي؛ اي انسان به آرامش رسیده، به سوي پرودگارت با رضایت کامل باز گرد، پس داخل شو در زمره بندگان و داخل شود در رضوان او. (فجر : 27-30)"